

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه‌ی بحث گذشته

بحث در تحلیل جریان حدیث رفع در مورد شک در دخالت «قصد الامر» در غرض شارع است. محقق خراسانی معتقد است که در چنین مواردی برائت شرعی جاری نمی‌شود؛ زیرا «قصد الامر» امری واقعی و عقلی است که قابل جعل و رفع شرعی نیست. برخلاف مواردی چون «سوره» که تحت سلطه‌ی شارع در وضع و رفع است و لذا حدیث «رُفِعَ مَا لَا يَعْلَمُونَ» در مورد آن قابل اعمال است. آخوند با استناد به تفاوت تحلیل تکلیف در دو مقام، نتیجه می‌گیرد که چون در مورد «قصد الامر» اصل تکلیف و متعلق آن مشخص است، شک تنها در مقام امتثال است و لذا قاعده اشتغال، نه برائت، جریان می‌یابد. اشکالاتی از سوی شهید صدر بر این مبنا وارد شده است. ایشان در اشکال اول، دایره حدیث رفع را توسعه داده و معتقد است این حدیث ناظر به ظاهر است، نه واقع، و مراد از رفع، رفع مسئولیت است، نه رفع جعل شرعی صرف. بنابراین، حتی اگر قصد الامر دخیل در غرض باشد، چون نوعی مسئولیت عرفی برای مکلف ایجاد می‌کند، حدیث رفع آن را شامل می‌شود. در اشکال دوم، شهید صدر بیان می‌کند که تکلیف می‌تواند از جملات خبری نیز انتزاع شود، نه فقط از اوامر انشائی. بنابراین، اگر جمله‌ای بیان کند که قصد الامر در غرض دخیل است، این خود منشأ الزام عرفی می‌شود و در صورت شک، حدیث رفع قابل تمسک خواهد بود. در نهایت، می‌خواهیم سه فرض را از یکدیگر جدا کنیم. فرض اول این است که اگر اخذ قصد الامر در متعلق ممکن فرض شود و اصل برائت عقلی نیز پذیرفته شود، در این صورت حدیث رفع به روشنی در مورد آن جاری خواهد شد. این تحلیل پایه‌ای برای بررسی دو فرض دیگر در ادامه است.

بررسی سه‌گانه‌ی جریان برائت شرعی در مسأله قصد امر

پیش‌تر اشاره کردیم که در مقام بررسی جریان برائت شرعی در مسأله‌ی مورد بحث، لازم است سه فرض را به طور مستقل در نظر بگیریم و نتیجه‌ی هر یک را روشن سازیم. فرض نخست آن است که قائل شویم اخذ قصد امر در متعلق، از نظر عقل ممکن است و نیز از حیث اصولی، اصل برائت عقلی در اینجا جاری می‌گردد، نه اصل اشتغال. در چنین فرضی، با پذیرش این دو مبنا، روشن است که در مقام مورد نظر، حدیث رفع جاری می‌شود؛ همان‌گونه که حدیث رفع وجوب سوره را نفی می‌کند، قصد امر را نیز نفی خواهد کرد. بنابراین، کسانی که این دو مبنا را پذیرفته‌اند، بدون تردید در اینجا به جریان برائت شرعی قائل خواهند شد.

فرض دوم: امکان اخذ قصد امر در متعلق و جریان احتیاط عقلی

فرض دوم آن است که بپذیریم اخذ قصد امر در متعلق برای شارع ممکن است، اما از حیث عقل، اصل اشتغال را جاری بدانیم. یعنی از نظر عقل، ملتزم به احتیاط شویم و اصل اشتغال را در اینجا حاکم بدانیم. در این فرض، اگرچه امکان اخذ قصد امر مفروغ‌عنه تلقی شده است، اما پرسش این است که آیا در چنین فرضی، حدیث رفع قابلیت اجرا دارد؟ آیا می‌توان به وسیله حدیث رفع، قصد امر را نفی کرد؟

تفاوت این فرض با فرض نخست آن است که در اینجا اصل اشتغال عقلی مبنا قرار گرفته است، و ممکن است گفته شود که با

اجرای اصل اشتغال عقلی، مجالی برای حدیث رفع باقی نمی‌ماند؛ چراکه حدیث رفع ناظر به رفع «ما لا يعلمون» است، و حال آنکه با اجرای اصل اشتغال، علم به لزوم احتیاط حاصل می‌شود. به بیان دیگر، پس از اجرای اشتغال عقلی، شک مکلف در این مورد دیگر از مصادیق «ما لا يعلمون» نخواهد بود تا حدیث رفع شامل حال او شود.

به عبارت دیگر، موضوع حدیث رفع، «ما لا يعلمون» است؛ یعنی شارع در مواردی که مکلف نسبت به حکمی علم ندارد، آن را رفع می‌نماید. حال آنکه در فرض بحث، مکلف به عقل مراجعه کرده و عقل حکم به احتیاط داده است. به تعبیر دیگر، عقل در این جا می‌گوید باید احتیاط نمود، و با این حکم عقلی، مکلف به نوعی علم عملی دست می‌یابد. در نتیجه، گفته می‌شود که با تحقق این علم عملی، دیگر موردی برای «ما لا يعلمون» باقی نمی‌ماند و به تبع آن، حدیث رفع نیز قابلیت اجرا نخواهد داشت؛ بنابراین، نباید به جریان برائت شرعی در این فرض قائل شد.

تبیین ماهیت اصل اشتغال و تفاوت آن با علم کاشف از واقع

لکن به نظر می‌رسد این استدلال صحیح نیست؛ زیرا اجرای اصل اشتغال به معنای تحصیل علم به تکلیف نیست. اشتغال تنها وظیفه‌ی عملی مکلف را روشن می‌سازد، نه این‌که برای او علم واقعی به وجود آورد. به عبارت دیگر، علم به نفس تکلیف حاصل نمی‌شود، بلکه تنها تکلیف عملی مشخص می‌گردد.

برای توضیح بیشتر، می‌توان به مثالی از باب فقه عبادات اشاره کرد: در جایی که انسان شک دارد کدام یک از جهات چهارگانه رو به قبله است، نماز را به جهات اربعه می‌خواند. با اجرای احتیاط، مکلف یقین حاصل می‌کند که در مجموع به سوی قبله نماز خوانده است و ذمه‌اش بری شده، اما نسبت به این‌که کدام یک از این چهار جهت، حقیقتاً قبله بوده، هیچ‌گونه علمی حاصل نمی‌گردد. اصل اشتغال نیز از همین سنخ است؛ مکلف را به انجام تکالیف محتمل ملزم می‌سازد تا برائت ذمه حاصل شود، اما علم به واقع نمی‌آورد.

بر همین اساس، حدیث رفع ناظر به «ما لا يعلمون» است، نه به «ما قامت الحجة علیه» یا «ما التزم به العقل عملاً». اشتغال عقلی نه علم به حکم شرعی می‌آورد و نه کاشف از واقع است. برخلاف خبر واحد که در برخی موارد دلیل علمی محسوب می‌شود و کشف از واقع دارد، اشتغال چنین قابلیت ندارد. پس از امتثال طبق اشتغال، مکلف همچنان در شک باقی است که واقعاً حکم واقعی کدام است. حتی پس از نماز به جهات چهارگانه، هیچ‌یک از آن جهات نسبت به دیگری ارجحیتی ندارد و مکلف نمی‌داند کدام جهت واقعاً قبله بوده است. از این رو، این ادعا که اجرای اشتغال عقلی موجب سقوط موضوع حدیث رفع می‌گردد، ادعایی باطل است. حدیث رفع همچنان در مقام باقی است و موضوع آن نیز محفوظ است.

تمایز اصل اشتغال از ادله‌ی علمی و جایگاه حدیث رفع در فرض دوم

در نتیجه‌ی مباحث پیشین، باید گفت از آن رو که در فرض دوم، علم واقعی به حکم حاصل نمی‌شود، همچنان حدیث رفع و به تبع آن برائت شرعی در این فرض نیز جاری هستند. یادآور شدیم که این فرض دوم مبتنی بر دو مبناست: نخست آنکه اخذ قصد امر در متعلق از نظر عقلی ممکن است، و دوم آنکه از حیث عقل، اصل اشتغال جاری می‌شود. با وجود این دو مبنا، حدیث رفع همچنان قابل اجرا خواهد بود.

تأکید می‌شود که گمان به این‌که اشتغال عقلی، نوعی علم محسوب می‌شود، نادرست است. باید دانست که میان اصل اشتغال و دلیل علمی تفاوت ماهوی وجود دارد. برای مثال، استصحاب در جایی که جاری شود، مانع از اجرای برائت است؛ زیرا شارع، استصحاب را در حکم علم قرار داده و از این رو، می‌توان گفت استصحاب «بمنزلة العلم» است. اما اشتغال چنین شأنی ندارد. نه دلیل علمی است و نه به منزله علم قرار داده شده است، و بنابراین، مانع جریان حدیث رفع نخواهد بود. پس از اجرای اصل اشتغال، مکلف هیچ‌گونه کشفی از واقع نخواهد داشت. او همچنان در جهل باقی است، و علم او منحصر در این است که وظیفه‌ی عملی‌اش را ادا کرده است؛ نه آن‌که واقعاً حکم الهی را شناخته باشد.

نظر محقق خراسانی در جریان احتیاط عقلی و منع از جریان حدیث رفع

در این زمینه، نکته‌ای از آخوند خراسانی در تعلیقه‌ای که ایشان در بحث جریان برائت شرعی در اقل و اکثر ارتباطی بیان کرده‌اند شایان توجه است. ایشان، پس از آن‌که در متن اصلی کتاب، در مورد شک در سوره قائل به احتیاط عقلی و در عین حال جریان برائت شرعی شده‌اند، در حاشیه می‌نویسند:

لکنّه لا یخفی: أنّه لا مجال للنقل فیما هو مورد حکم العقل بالاحتیاط، و هو ما إذا علم إجمالاً بالتکلیف الفعلی، ضرورة أنّه ینافیہ رفع الجزئیة المجهولة، و إنّما یکون مورد ما إذا لم یعلم به كذلك، بل علم مجرد ثبوته واقعا. و بالجملة: الشکّ فی الجزئیة و الشرطیة و إن کان جامعاً بین الموردین، إلّا أنّ مورد حکم العقل القطع بالفعلیة و مورد النقل هو مجرد الخطاب بالإيجاب، فافهم.[1]

ایشان می‌فرماید در مواردی که علم اجمالی به تکلیف فعلی وجود دارد، دیگر نمی‌توان با دلیل نقلی، مانند حدیث رفع، آن جزئیت مجهول را نفی کرد؛ زیرا علم اجمالی، مانع از جریان دلیل رفع می‌شود و با آن منافات دارد. دلیل نقلی مانند حدیث رفع، تنها در جایی قابلیت اجرا دارد که علم اجمالی به فعلیت حکم در کار نباشد، بلکه صرفاً احتمال ثبوت حکم در واقع مطرح باشد.

از دید آخوند، در جایی که علم به تکلیف فعلی وجود دارد، مانند شک در سوره، حدیث رفع مجالی برای اجرا ندارد. خلاصه آن‌که، اگرچه شک در جزئیت و شرطیت می‌تواند به صورت ظاهری جامع بین دو مورد باشد، اما از حیث جریان حکم، تفاوت روشن است: مورد حکم عقل، جایی است که علم به فعلیت حکم وجود دارد؛ در حالی که مورد ادله‌ی نقلی، جایی است که تنها خطاب ظاهری به وجوب در کار باشد.

نقد مبنای مرحوم آخوند در ضوء امکان اخذ قصد امر و انحلال علم اجمالی

در این مرحله از بحث، باید توجه داشت که فرمایش آخوند ناظر به مبنای خاص خود ایشان است؛ یعنی همان دیدگاهی که قائل به استحاله‌ی اخذ قصد امر در متعلق است. حال آن‌که بحث فعلی ما مبتنی بر امکان عقلی اخذ قصد امر است، و با تغییر این مبنا، نتایج متفاوتی نیز به دست می‌آید. بر اساس این مبنای جدید، یعنی امکان اخذ قصد امر، هنگامی که حدیث رفع نسبت به قصد امر جاری شود، علم اجمالی مکلف منحل می‌گردد. به بیان روشن‌تر، با اجرای دلیل نقلی، علم اجمالی ابتدایی تبدیل می‌شود به علم تفصیلی نسبت به «اقل» و شک بدوی نسبت به «زائد». در این وضعیت، حدیث رفع ناظر به زائد خواهد بود و آن را رفع خواهد کرد.

اما بر بنا بر مسلک آخوند خراسانی، در فرض شک در قصد امر، چون اخذ آن را محال می‌دانند، تکلیف فعلی مفروض است و در نتیجه، امکان انحلال علم اجمالی منتفی است. به همین دلیل، اجرای حدیث رفع در این فرض، به انحلال منتهی نمی‌شود و در نتیجه، فایده‌ای نیز نخواهد داشت. از این‌رو، اشکال وارد بر آخوند آن است که اگر انحلال پذیرفته شود، سخن ایشان قابل دفاع نخواهد بود. ما در مباحث پیشین، یکی از تفاوت‌های میان قصد امر و سوره را بر اساس مبنای آخوند تبیین کردیم؛ در حالی که بر مبنای مشهور میان این دو تفاوتی نیست و در هر دو مورد، حدیث رفع جاری شده و علم اجمالی نیز قابل انحلال است.

اما بر مبنای آخوند، در مورد سوره، انحلال پذیرفته می‌شود؛ زیرا با اجرای حدیث رفع نسبت به زائد، شک نسبت به آن بدوی می‌شود و علم اجمالی ابتدایی، دیگر باقی نخواهد ماند. این در حالی است که در مورد قصد امر، طبق مبنای ایشان، چون تکلیف فعلی مفروض است، اجرای حدیث رفع اثری ندارد و علم اجمالی تغییر نمی‌کند. اما در صورت استحاله اخذ قید در متعلق، اجرای حدیث رفع لغو خواهد بود، چرا که علم به تکلیف فعلی پس از آن همچنان به قوت خود باقی است، و این علم، موضوع حکم عقل به وجوب امتثال خواهد بود.

بنابراین، در تعلیقه‌ای که آخوند فرموده‌اند، باید توجه داشت که مفروض ذهنی ایشان، همان استحاله‌ی اخذ قصد امر بوده است؛ زیرا اگر بخواهیم همان فرمایش را نسبت به مسئله‌ی سوره تطبیق دهیم، قابل قبول نخواهد بود. در واقع، جمله‌ی «إذا علم اجمالاً بالتکلیف الفعلی» ناظر به بحث قصد امر است، نه به سوره؛ زیرا در مسئله‌ی سوره، اگرچه در ابتدا علم اجمالی به تکلیف فعلی وجود دارد، اما پس از اجرای حدیث رفع، علم اجمالی زائل می‌گردد و مانعی برای جریان براءت شرعی نقل باقی نمی‌ماند.

اکنون در ادامه‌ی نقد مبنای آخوند، این سؤال مطرح می‌شود که: شما که در بحث سوره، اخذ آن را محال نمی‌دانید، اگر حدیث رفع نسبت به سوره جاری شود، آیا علم اجمالی به تکلیف فعلی منحل می‌شود یا خیر؟ این پرسش، اساساً ناظر به انسجام در مبنای اصولی آخوند است و شاهد آن نیز تعبیر پایانی ایشان در تعلیقه‌شان به «فافهم» است که نشان از تردید یا نکته‌ی ناتمام در استدلال دارد. به نظر ما، انحلال در این فرض نه تنها ممکن، بلکه روشن و منطقی است. از همین مبنا به سراغ فرض سوم می‌رویم که ماهیتاً تفاوت بنیادینی با فروض پیشین دارد.

تحلیل فرض سوم و مناقشه در استناد به عدم وضع شارع

فرض سوم، بنا بر این مبنا است که اخذ قصد امر در متعلق، اساساً ممکن نیست. این همان مبنایی است که کلام محقق خراسانی نیز بر آن استوار است و بر اساس آن تصریح می‌کند که در چنین فرضی، براءت شرعی جاری نخواهد شد؛ چراکه به تعبیر ایشان: «لعدم کون وضعه بید الشارع»؛ یعنی، وضع و رفع قصد امر در اختیار شارع نیست، و از آن‌رو که شارع اختیاری در آن ندارد، امکان رفع شرعی نیز منتفی است.

اما در پاسخ باید گفت: گرچه ما با آخوند در اصل عملی عقلی هم‌داستان هستیم و همان‌گونه که ایشان تصریح فرموده‌اند، قائل به جریان اصل اشتغال از حیث عقلی هستیم و اصاله الاشتغال را نیز در این فرض جاری می‌دانیم، با این حال، در مسئله‌ی براءت شرعی، نظر دیگری داریم. توضیح آن‌که، حتی اگر از حیث عقلی اصل اشتغال جاری باشد و ما نیز در این موضع با آخوند موافق باشیم، این به معنای نفی مطلق جریان براءت شرعی نخواهد بود؛ زیرا جریان یا عدم جریان براءت شرعی، وابسته به بررسی امکان و قلمرو نفوذ شارع در حوزه‌ی جعل و رفع است، نه صرفاً مبتنی بر حکم عقل به احتیاط.

در واقع، استدلال آخوند مبنی بر اینکه چون قصد امر در اختیار شارع نیست، پس نمی‌توان آن را رفع کرد، نیازمند تأمل است. چراکه حتی در فرضی که جعل قصد امر از ناحیه‌ی شارع منتفی باشد، ممکن است شارع نسبت به الزام یا عدم الزام آن در مقام امتثال، اثر وضعی بار نماید و از این‌رو، جایی برای شمول حدیث رفع و براءت شرعی باقی بماند.

تحلیل مبنای شهید صدر در گستره شمول حدیث رفع

در تبیین بیشتر مسئله، لازم است به یکی از اشکالات مبنایی مطرح‌شده از سوی شهید صدر رضوان‌الله‌علیه اشاره شود. ایشان معتقدند که دایره شمول حدیث رفع، بسیار گسترده‌تر از آن چیزی است که برخی اصولیین، از جمله محقق خراسانی، تصور کرده‌اند. بر اساس نظر شهید صدر، حدیث رفع تنها ناظر به رفع جعل و وضع تشریعی نیست، بلکه رفع مسئولیت را نیز در بر می‌گیرد. به عبارت دیگر، حدیث رفع می‌تواند مسئولیت مکلف و تبعات عملی یک حکم را نیز از دوش او بردارد؛ یعنی نه تنها به رفع خود حکم، بلکه به رفع آثار و نتایج آن نیز تعلق می‌گیرد.

توضیح آن‌که، اگر حدیث رفع در اینجا جاری شود و شامل قصد الامر گردد، نتیجه آن است که بگوییم شارع، در مقام تشریع، خواستار قصد امر نیست. به تعبیر دیگر، با تمسک به حدیث رفع، ادعا می‌شود که شارع از مکلف چنین قصدی را مطالبه نکرده است. با این حال، اشکالی که شهید صدر در این زمینه مطرح کرده‌اند، ناظر به اختلاف مبنایی در فهم کارکرد حدیث رفع است. قبلاً نیز این نکته را توضیح دادیم که مسئله به این بستگی دارد که از «رفع» در حدیث چه تفسیری ارائه شود. اگر رفع را در برابر وضع بگیریم، آن‌گونه که مرحوم آخوند و بسیاری از اصولیین مشهور قائل‌اند، آنگاه حدیث رفع تنها در جایی قابل اجرا خواهد بود که «وضع» و جعل ابتدایی آن حکم، به دست شارع باشد؛ وگرنه جایی برای رفع باقی نخواهد ماند.

در واقع، طبق مبنای مشهور، حدیث رفع تنها در مواردی قابلیت اجرا دارد که جعل و وضع ابتدایی آنچه در صدد رفع آن هستیم، مستند به شارع باشد؛ و اگر شارع در اصل جعل نقشی نداشته باشد، طبعاً رفع نیز موضوعیت نخواهد داشت. از این رو، مشهور معتقدند که از حدیث رفع، شمول نسبت به مطلق آنچه به نحوی «منتسب إلى الشارع» است را نمی‌توان استفاده کرد.

در مقابل، شهید صدر بر این باور است که حدیث رفع ناظر به معنایی وسیع‌تر است و شامل مواردی نیز می‌شود که حتی عقل در آنها مسئولیت را ایجاب کرده، ولی آن مسئولیت به گونه‌ای به شارع نیز انتساب یافته است. بنابراین، از دید ایشان، اگر مسئولیت و الزام به قصد الامر - اگرچه از جانب عقل اعتبار شده باشد - نوعی ارتباط با جعل شرعی یا نظام تشریع داشته باشد، حدیث رفع شامل آن نیز خواهد شد.

در نتیجه، این تفاوت در تلقی از قلمرو حدیث رفع، یک اختلاف مبنایی است و حل آن نیازمند پذیرش یکی از دو تحلیل فوق است. اگر تفسیر شهید صدر را بپذیریم و قائل به توسعه دایره دلالت حدیث رفع شویم، دیگر این‌گونه اشکالات مبتنی بر عدم جعل شارع در مقام قصد الامر وارد نخواهد بود. اما اگر مبنای مشهور و آخوند را اتخاذ کنیم، شمول حدیث رفع نسبت به چنین مواردی، محل اشکال باقی خواهد ماند.

نقد مبنای شهید صدر در شمول حدیث رفع نسبت به غرض و ملاک

در امتداد بحث پیشین و در بررسی دقیق‌تر دیدگاه شهید صدر، عبارت صریح ایشان چنین است:

ان دليل البراءة و الرفع لا يختص بالاحكام الإنشائية و التكاليف المجعولة بل يشمل كل جهة راجعة إلى المولى و يكون فيه تحميل مسؤولية على المكلف، و لو كان هو الغرض لأن الرفع فيه ليس رفعاً للواقع، بل رفع للتبعية و المسؤولية، و هو مجرد تعبير و لسان لا أكثر. [2]

ایشان بر این باورند که حدیث رفع، تمامی جهاتی را که به نوعی به مولا مربوط می‌شود و متضمن تحمیل مسئولیت بر مکلف است - حتی اگر مبنای این مسئولیت صرفاً غرض یا هدف مولى باشد - در بر می‌گیرد. در اینجا محل اشکال ما دقیقاً همین نقطه است. به نظر ما، در تحلیل کارکرد حدیث رفع، نباید دایره‌ی آن تا اندازه‌ای توسعه یابد که شامل غرض مولوی نیز بشود به بیان روشن‌تر، حدیث رفع به ما نمی‌گوید که اگر امری از نظر عقلی در غرض مولا دخالت داشته باشد - حتی در فرضی که مولا آن را به‌صراحت بیان نکرده یا نتوانسته بیان کند - شارع آن را نیز رفع خواهد کرد. چنین توسعه‌ای بسیار بعید و فاقد وجه است.

ما معتقدیم که حدیث رفع، حدیثی تعبّدی است؛ ناظر به آنچه شارع در مقام تشریع بر عهده گرفته است. ممکن است در تحلیل دقیق دلالت آن، دایره‌ی شمول حدیث از صرف جعل و وضع نیز اندکی وسیع‌تر شود، اما به هیچ وجه نمی‌توان از آن چنین استظهار کرد که شامل هر امری که به نوعی در غرض مولا مؤثر است ولی از سوی شارع بیان نشده، نیز گردد.

ادعای شهید صدر مبنی بر اینکه هر امری که عقلاً در غرض مولا دخالت دارد و نوعی مسئولیت بر عهده‌ی مکلف می‌نهد، می‌تواند مورد شمول حدیث رفع قرار گیرد، به نظر ما بی‌پایه است. زیرا حدیث رفع ناظر به تکالیف است، نه به اغراض یا ملاکات. اساساً خود حدیث می‌گوید: رُفِعَ ما لا يعلمون؛ یعنی آنچه را نمی‌دانند، از حیث تکلیف برداشته شده است. این تعبیر به وضوح نشان می‌دهد که موضوع حدیث، «جهت الزام عملی» است، نه ملاکات و مصالح نفس‌الامری مرتبط با غرض شارع.

برای روشن‌تر شدن بحث، مثالی کاربردی می‌آوریم: فرض کنید در جایی، یک تکلیف از حیث ضوابط فعلیت و تنجّز، تمام شرایط لازم را داراست. مانند وجوب تکلیف نسبت به دختر نه‌ساله. با این حال، در مقام تحلیل می‌پرسیم: آیا در این مورد، ملاک حکم واقعاً موجود است یا نه؟ ممکن است ندانیم که آیا این دختر نه‌ساله، در واقع، آن ملاک و مصلحت را داراست یا نه.

حال آیا می‌توان با تمسک به حدیث رفع بگوییم: چون نمی‌دانیم ملاک واقعی موجود است یا نه، پس این تکلیف از بین رفته است؟ به هیچ وجه. زیرا حدیث رفع، ناظر به رفع تکلیف مجهول است، نه به رفع ملاک مجهول. به تعبیر دیگر، حدیث رفع نه ناظر به اغراض شارع است، نه اینکه متعرض ملاکات شود. بلکه مفاد آن تنها این است که در صورت جهل به اصل حکم الزامی، آن حکم را از مکلف بردارد. بنابراین، توسعه‌ی دایره‌ی دلالت حدیث رفع تا سطح اغراض و مقاصد شارع، تحمیل معنایی بر نص است که با قواعد استظهار عرفی و اصول تعبد در تضاد است. موضوع حدیث رفع همچنان «جهت الزامی مکلف» است، نه «تحقق مصلحت در واقع».

تفکیک میان فعلیت تکلیف و تحقق ملاک در نسبت با حدیث رفع

در امتداد بحث، این نکته مهم مطرح می‌شود که گاه از نظر ظاهری تکلیف موجود است، اما نمی‌دانیم که آیا واقعاً ملاک و مصلحتی در کار هست یا نه. مثال روشنی از این وضعیت، حکم روزه‌ی دختر نه ساله است که مورد پرسش بسیاری از مکلفین قرار گرفته است. گرچه مشهور فقها معتقدند که روزه بر دختر نه ساله واجب است، اما تردیدهایی در این حکم مطرح شده است.

ما نیز سابقاً در گفت‌وگویی با مرحوم والد بزرگوار رضوان‌الله‌علیه این نکته را عرض کردیم که آیه‌ی شریفه‌ی: ﴿وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ﴾ [3] را معمولاً فقها صرفاً بر شیخ و شیخه تطبیق کرده‌اند، و شاید برخی از روایات نیز مؤید این تطبیق باشند. اما به نظر می‌رسد این آیه می‌تواند شامل دختر نه ساله‌ای نیز بشود که واقعاً طاقت روزه‌داری را ندارد؛ خصوصاً در روزهای بلند و گرم تابستان که تحمل روزه برای او دشوار است. آیا چنین دختری نیز مشمول حکم وجوب روزه است؟ یا آن‌گونه که ظاهر آیه و برداشت عقلایی اقتضا می‌کند، باید از ابتدا به جای روزه، کفاره بدهد؟

در فرضی که به حسب ظاهر تکلیف وجود دارد، ممکن است شخص یقین به ملاک نداشته باشد. تفاوت میان این دو روشن است: اگر یقین به فعلیت تکلیف در واقع وجود داشته باشد، در آن صورت قطعاً ملاک نیز تحقق یافته است. اما اگر تکلیف تنها به نحو ظاهری محرز باشد، آنگاه جای این پرسش باقی است که آیا ملاک در واقع موجود هست یا نه؟ حال اگر در چنین موردی نسبت به وجود ملاک شک داشته باشیم، آیا می‌توانیم به حدیث رفع تمسک کنیم و بگوییم چون ملاک را نمی‌دانیم، پس تکلیف نیز منتفی است؟ پاسخ آن است که خیر؛ چنین استدلالی در تعارض کامل با حدود دلالت حدیث رفع است.

بحث ما با شهید صدر دقیقاً در همین نکته است. شهید صدر در تحلیل دایره‌ی شمول حدیث رفع، قائل‌اند اگر حتی صرف غرض مولوی موجب تحمیل مسئولیتی بر مکلف شود، حدیث رفع می‌تواند آن را نیز شامل گردد. اما در پاسخ باید گفت: چنین برداشتی فراتر از ظرفیت دلالت حدیث رفع است. ما نیز در برخی مباحث پیشین، بیان لطیف‌تر از این دیدگاه را مطرح کرده‌ایم، اما تعبیری به این صراحت و اطلاق، جای مناقشه جدی دارد. اگر گفته شود: چون از نظر عقل، قصد الامر در غرض مولا مدخلیت دارد، بنابراین شارع نیز چنین مسئولیتی را بر مکلف بار می‌کند، و سپس گفته شود حدیث رفع آن را رفع می‌نماید، این جمع میان عقل و نقل ناصحیح و فاقد پشتوانه‌ی استظهاری است.

حدیث رفع به صراحت ناظر به «تکلیف» است، نه به ملاک و غرض. این حدیث می‌گوید: «اگر نمی‌دانی که تکلیفی وجود دارد، پس این حکم نسبت به تو فعلیت ندارد». اما اگر بدانی، یا بر تو فعلیت یافته است، دیگر حدیث رفع مجالی برای دخالت ندارد. محور و موضوع حدیث رفع «تکلیف الزامی فعلی» است. از این محور نباید فراتر رفت و به ملاکات و اغراض، حتی اگر موجب مسئولیت عرفی یا عقلی شوند، توسعه‌ی مفهومی داد. حدیث رفع شامل ما لا یعلمون من حیث الماک نمی‌شود، بلکه تنها در محدوده‌ی جهل به فعلیت تکلیف معنا و اثر دارد.

تحلیل دو اصطلاح در باب حکم ظاهری و تطبیق آن بر حدیث رفع

در پایان این بخش از بحث، لازم است به نکته‌ای اصطلاحی اما محوری اشاره شود: تعبیر «حکم ظاهری» در اصطلاح اصولی

دو استعمال متفاوت دارد که باید با دقت از یکدیگر تفکیک شوند. نخست، گاه منظور از حکم ظاهری، حکمی است که در فرض شک در واقع جعل شده است، مانند اصالة البراءة، اصالة الاحتیاط و نظایر آن؛ در این گونه موارد، حکم ظاهری در برابر حکم واقعی قرار دارد. دوم، گاه مراد از ظاهری، حکمی است که در برابر علم و یقین قرار دارد، نه در برابر واقع. در این جا سخن از آن است که مکلف علم ندارد، هر چند ممکن است در واقع حکم روشن باشد.

در بحث فعلی، وقتی می‌گوییم ظاهر این است که این دختر نه‌ساله مکلف است، مقصود از «ظاهر» در اینجا اصطلاح دوم است؛ یعنی حکم در مقابل «علم» است، نه در مقابل «واقع». ما به واقع دسترسی نداریم، و در نتیجه، نمی‌توانیم یقین به ملاک داشته باشیم، بنابراین مکلف تنها در چارچوب ظواهر عمل می‌کند. از این حیث، مفاد روایات و ادله‌ای چون حدیث رفع، در این اصطلاح «ظاهری» خواهند بود.

برای روشن‌تر شدن مسئله، می‌توان به مثال خبر واحد اشاره کرد: مکلف با خبر واحد، که در بسیاری از موارد در زمان غیبت حجیت دارد، علم به واقع پیدا نمی‌کند؛ اما چون حجت شرعی بر آن قائم شده، به عنوان حکم ظاهری تلقی می‌شود. مثلاً اگر خبر واحد دلالت کند بر وجوب نماز جمعه در عصر غیبت، مکلف با آن علم پیدا نمی‌کند، اما باید بر اساس آن عمل کند.

این نکته دقیقاً در بحث ما نیز جریان دارد. در جایی که مکلف به حسب ظاهر، با خطاب شرعی مواجه است، ممکن است درباره‌ی وجود ملاک واقعی شک داشته باشد. پرسش این است که آیا می‌توان با حدیث رفع، این ملاک مشکوک را نیز نفی کرد؟ به نظر ما، چنین چیزی ممکن نیست. این نکته بسیار روشن است: محور حدیث رفع، تکلیف است، نه ملاک و نه غرض.

البته در اینکه حدیث رفع دقیقاً کدام بعد از تکلیف را رفع می‌کند، میان علما اختلاف است: آیا خود تکلیف را برمی‌دارد؟ یا صرفاً مؤاخذه و آثار آن را؟ این، بحثی مفصل و مستقل است. اما آنچه اکنون اهمیت دارد، پاسخ به فرمایش شهید صدر است که دایره‌ی حدیث رفع را تا جایی توسعه می‌دهد که حتی مسئولیت ناشی از غرض مولوی را نیز شامل می‌داند. در برابر این دیدگاه، باید بر مبنای آخوند از این زاویه دفاع کرد که حدیث رفع به هیچ وجه ناظر به ملاکات و اغراض نیست.

گرچه ما در اصل مبنای آخوند در اینجا با ایشان همراه نیستیم، اما باید میان دو حالت تفصیل داد: اگر فرض کنیم شارع به هیچ وجه – حتی از طریق جمله‌ی خبریه – توان بیان شرطیت قصد الامر را نداشته باشد، آنگاه فرمایش آخوند تمام است. اما اگر بپذیریم که شارع می‌تواند – نه در قالب امر، بلکه از طریق جمله‌ی خبریه – بیان کند که قصد الامر شرط در عمل است، ولی چنین بیانی ارائه نکرده، در این صورت حدیث رفع جریان خواهد یافت. چون در چنین فرضی، قصد الامر داخل در عنوان «ما لا یعلمون» خواهد بود.

بر همین مبنا، اگر شارع توانسته باشد با جمله‌ی خبریه، شرطیت قصد الامر را جعل کند و نکرده، ما قائل به جریان حدیث رفع خواهیم بود. در نتیجه، حاصل بحث ما چنین است: از حیث اصل عملی عقلی، قائل به اشتغال هستیم، و از حیث اصل عملی نقلی، قائل به براءت. این جمع میان اشتغال عقلی و براءت نقلی، مبتنی بر تفکیک دقیق میان موضوعات است.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

پاورقی

[1] – محمد کاظم آخوند خراسانی، کفایة الأصول (قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، 1430)، ج 3، 124.

[2] – محمد باقر الصدر، بحوث في علم الأصول، با محمود هاشمی شاهرودی (قم: موسسه دائرة المعارف فقه اسلامي بر مذهب اهل بیت علیهم السلام، 1417)، ج 2، 107.

منابع

- آخوند خراساني، محمد كاظم. كفاية الأصول. ٣ ج. قم: جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، 1430.
- الصدر، محمد باقر. بحوث في علم الأصول. با محمود هاشمي شاهرودي. ٧ ج. قم: موسسه دائرة المعارف فقه اسلامي بر مذهب اهل بيت عليهم السلام، 1417.